

فصلنامه راهبرد سیاسی
سال ششم، شماره ۳، پیاپی ۲۲، پاییز ۱۴۰۱
صفحات: ۷۱-۹۳
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۱۰؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۱/۰۹/۰۷

افول هژمونی آمریکا از دیدگاه اندیشمندان غربی با تأکید بر نظریات فوکویاما و هانتینگتون

هادی مراد پیری* / داود رضانی تکلیمی**

چکیده

افول در آمریکا از زمانی آغاز شد که این کشور با برهم زدن موازنه قدرت در جهان و از بین بردن نظام دوقطبی به دنبال تأمین منافع ملی آمریکا در نظام تکقطبی برآمد. این پژوهش به دنبال پاسخ به این سؤال است که آیا در هژمونی آمریکایی افول روی داده و اینکه این افول چه ویژگی‌هایی دارد تا به درستی مورد شناسایی قرار گیرد. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی درصدد پاسخگویی به این سؤالات است که اولاً معنا و ماهیت دقیق افول هژمونی آمریکا چیست و این افول چرا و چگونه اتفاق افتاده است؟ و ثانیاً نظام جهانی در پرتو افول هژمونی آمریکا به چه وضعیتی دچار خواهد شد؟ فرضیه اصلی این پژوهش این است که افول آمریکا از زمان فروپاشی شوروی آغاز گردید و نظام جهانی به سرعت در سراسیمگی تغییر وضعیت از نظام تکقطبی به یک جهان چندقطبی قرار گرفت. اگرچه مبنای این پژوهش، تأکید بر نظریات فوکویاما و هانتینگتون می‌باشد، اما از نظریات دیگر اندیشمندان غربی نیز در راستای دستیابی به پاسخ سؤال این مقاله استفاده شده است.

کلید واژه‌ها

افول، هژمونی، ایالات متحده آمریکا، فوکویاما، هانتینگتون.

* دانشیار علوم دفاعی راهبردی دانشگاه جامع امام حسین (علیه السلام)، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
dr.hpiri100@gmail.com

** دانشجوی دکترای امنیت ملی دانشگاه و پژوهشگاه عالی دفاع ملی و تحقیقات راهبردی، تهران، ایران

مقدمه

ابرقدرت بودن مؤلفه‌هایی دارد که آمریکا آنها را از دست داده است، یک ابرقدرت نباید تنها خود را در جایگاه مصلح دنیا تلقی کند و دیگران را نبیند و حتی برای آنها ارزش هم قائل نشود. عبارت «تنها آمریکا» (Just America) و یا «اول آمریکا» (America First) که در مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۱۶ بارها از زبان ترامپ تکرار شد و حتی در طول چهار سال ریاست جمهوری وی نیز به دفعات مورد استفاده وی واقع شد، نشان از این رویکرد دارد و ثابت کرد که هر کشور قدرتمندی در دنیا به جای تعامل و تفاهم، سیاست تقابل و تضاد را در پیش بگیرد، قطعاً قدرت نفوذ آن کاهش یافته و پس از چندی از بین خواهد رفت. امروز نه تنها آمریکا دیگر ابرقدرت نیست، بلکه به نظر می‌رسد در دوره ریاست جمهوری بایدن که بعد از یک دوره چهار ساله عنان گسیختگی سیاست‌های آمریکا آغاز می‌شود، جهان به دنبال «انتقام‌جویی از آمریکا» برخورد آمد و این خود می‌تواند زمینه‌های افول هژمونی آمریکایی را بیش از پیش فراهم آورد. دغدغه محقق این است که علت افول هژمونی آمریکایی و زمینه‌های شکل‌گیری آن را با استفاده از نظریات اندیشمندان غربی مورد بررسی قرار دهد.

اهمیت تحقیق

این پژوهش دارای اهمیت راهبردی است و با حصول به نتایج آن می‌توان دریافت که با کاهش تدریجی قدرت و هژمونی ایالات متحده آمریکا و طرح جابجایی قدرت از غرب به شرق و وجود کشورهایی همچون چین و روسیه در این منطقه که از هم‌پیمانان قدرتمند ج.ا.ایران محسوب شده و همزمان، به عنوان اصلی‌ترین و با اولویت‌ترین تهدیدات آمریکا نیز به حساب می‌آیند، به طور حتم آمریکا را وادار به اعمال واکنش در این منطقه نموده که از نمونه‌های آن می‌توان به تشدید اختلافات منطقه‌ای میان کشورهای حاضر در منطقه و یا شکل‌دهی به نظام‌های کوچک چندقطبی یا مرکب با هدف تقویت آشفتگی در این منطقه اشاره کرد.

ضرورت تحقیق

از آنجاکه عمده رقبای آمریکا در امور نظامی و اقتصادی در منطقه غرب آسیا قرار دارند، این جابجایی شگفت‌آور ممکن است منجر به شکل‌گیری قدرت‌های کوچک منطقه‌ای و یا حتی گروه‌های تروریستی در

منطقه گردد که می‌تواند در صورت وقوع، منافع و امنیت ملی کشور را مورد تهدید جدی قرار داده و کشور را با انواع تهدیدات جدید ناشی از این وضعیت مواجه سازد.

هدف اصلی

هدف اصلی این پژوهش، کمک به سیاست دفاعی - امنیتی ج.ا.ایران جهت جلوگیری از غافل‌گیری در برابر شکل‌گیری قدرت‌های منطقه‌ای در خلال از بین رفتن هژمونی آمریکایی می‌باشد. در این ارتباط، اهداف فرعی عبارتند از:

- شناخت بهتر علل و ریشه‌های افول هژمونی آمریکا،
- پیش‌بینی شرایط احتمالی قابل‌الوقوع پس از افول هژمونی آمریکا در منطقه و جهان
- تقویت فرایند تصمیم‌سازی در کشور با ارایه راه‌کارها و پیشنهادهای کارشناسانه

سؤال اصلی:

- آیا آمریکا در هژمونی خود دچار افول شده و یا خواهد شد؟

سؤال‌های فرعی:

- هژمونی آمریکایی در چه حوزه‌هایی با افول مواجه خواهد شد؟
- دیدگاه‌های مثبت و منفی در برابر افول هژمونی آمریکایی کدامند؟
- فرصت‌ها و تهدیدهای احتمالی ج.ا.ایران در برابر این افول هژمونی آمریکایی کدامند؟

تعاریف و اصطلاحات

هرچند بایستی میان افول قدرت و افول هژمونی تفکیک قائل شد، اما هنگامی که صحبت درباره هژمونی است، مقصود ما هژمونی در معنای «رهبری» است که با هژمونی به معنای «سلطه» تفاوت دارد. هژمونی^۱ از واژه یونانی «هژمون» گرفته شده که به معنای «رهبر» یا صرفاً «تسلط بر دیگری» است و در معنای امروزی، به سلطه یک گروه اجتماعی یا یک کشور بر گروه اجتماعی یا کشور دیگر اطلاق می‌شود که ممکن است اقتصادی، سیاسی یا نظامی باشد. (فرهنگ لغت Webster)

¹ Hegemony

منظور از افول نیز در این پژوهش، به معنای از دست دادن اعتبار و وجهه جهانی و منطقه‌ای و قدرت و اقتدار بین‌المللی است. (فرهنگ فارسی معین، ۱۳۸۴: ۱۷۷)

تجربه تاریخی هژمونی

آمریکایی که در قرن بیستم یکی از ابرقدرت‌های جهان به شمار می‌آمد، اکنون در شرایط متفاوتی قرار گرفته است. برای تبیین اینکه آیا این شرایط جدید، همان فروپاشی و یا افول هژمونی آمریکا می‌باشد، جایگاه جهانی آمریکا را در پنج دوره ذیل مورد بررسی می‌دهیم.

دوره اول - از جنگ جهانی دوم تا فروپاشی شوروی

این دوره، دوره نظام دو قطبی است. لذا دو ابرقدرت، جهان را از لحاظ جغرافیایی و سیاسی میان خود تقسیم و یک توازن قوا برقرار کرده بودند. از لحاظ نظامی، پیمان‌های ناتو و ورشو و از نظر سیاسی، مکاتب سوسیالیسم و لیبرال دموکراسی نمادهای این دو قطب هستند که در مقابل هم صف‌آرایی کرده بودند. توافق دو طرف این بود که باید جهان را بین هم تقسیم و اداره کنند و یک زیست مسالمت‌آمیز بین دو ابرقدرت حاکم باشد. جنبش‌ها و انقلاب‌ها هم باید خود را ذیل یکی از این دو تعریف کنند. از پینوشه تا جمال عبدالناصر و ... ناگزیر از تعریف خود در ذیل یکی از این دو ابرقدرت بودند و هر صدای مستقلى غیر از این دو به جایی نمی‌رسید. البته انقلاب اسلامی ایران را باید از این تعریف مستثنی کرد چراکه جبهه ثالثی را به وجود آورد و شعار استقلال از هر دو را، با «نه غربی و نه شرقی» سر داد.

دوره دوم - نظم نوین جهانی

در این دوره، اتحاد جماهیر شوروی به عنوان یکی از دو قطب قدرت فرو ریخت و پیمان ورشو از میان رفت و کشورها استقلال پیدا کردند، ناتو قدرت گرفت، سازمان سیا ابهت یافت و آمریکایی‌ها قدرت بلامنازع جهان شدند. در این دوران، بسیاری از نخبگان و متفکران آمریکایی، نظم دو قطبی جهان را پایان یافته تلقی کرده و «جورج بوش پدر» صراحتاً اعلام کرد که از این پس، جهان با نظم، ارزش‌ها و فرهنگ آمریکایی زندگی خواهد کرد.

فرهنگ لیبرالیسم، فرهنگ برتر تلقی شد و غروری کاذب در آمریکایی‌ها ایجاد شد. حاکمان آمریکایی در دهه آخر قرن بیستم، استراتژی واشنگتن را «نظم نوین جهانی» اعلام کردند، بدین معنا که آمریکا در نقطه اوج و مبانی بدون رقیب است. نظام تک‌قطبی، بحث جهانی شدن و حرکت به سمت دهکده جهانی با یک فرمانده و قانون یکسان و قواعد فرهنگ لیبرال دموکراسی و اقتصاد را مطرح ساخت. ناتو به مثابه بازوی

نظامی و ژاندارم آمریکا در کل جهان مطرح شد. در این دوره، جنگ بوسنی و کوزوو را نیز باید در نظر گرفت. در این شرایط جامعه جهانی آرام آرام متوجه معنای جدید نظم جهانی گردید و این زمانی بود که آمریکا همه چیز را در اختیار خود می‌دید و به نهادهای بین‌المللی توجهی نمی‌کرد.

دوره سوم - استراتژی خاورمیانه بزرگ

در دهه آخر قرن بیستم، آمریکایی‌ها به مدت ۱۰ سال، نه دشمن و نه تفکر دشمنانه‌ای را علیه خود نمی‌دیدند؛ لذا نیاز بود تا دشمنی فرضی و جدید معرفی کنند تا بتوانند اهداف و سیاست‌های خود را در پرتو مقابله با آن پیاده کنند. به همین دلیل، استراتژی «خاورمیانه بزرگ» را طراحی کردند و در آن، به دنبال تأمین اهداف پنج‌گانه‌ای شامل: تأمین امنیت رژیم صهیونیستی، تأمین انرژی، توسعه فرهنگی لیبرال دموکراسی، مقابله با بنیادگرایی اسلامی و تغییر ژئوپلیتیک منطقه غرب آسیا برآمدند.

در این دوره، «بوش پسر» به شیوه پدرش عمل کرد و به پشتوانه نئوکان‌های حزب جمهوری‌خواه، تعریف جدیدی از نظریه پایان تاریخ «فرانسیس فوکویاما» ارائه نمود. وی همچنین، تئوری برخورد تمدن‌های «ساموئل هانتینگتون» را مستمسک اعلام تولد تروریسم سازمان‌یافته علیه آمریکا اعلام کرد و متعاقب نمایش حملات ۱۱ سپتامبر، عراق و افغانستان را عرصه تاخت و تاز خود قرار داد.

بلافاصله پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، آمریکایی‌ها از احساس همدردی تمام مردم دنیا برخوردار شدند. اما طولی نکشید که این احساس از میان رفت و رفتارهای منفی‌انگارانه نسبت به ایالات متحده در سراسر جهان شیوع یافت؛ این رفتارها در چندین کشور اروپایی، بیشتر کشورهای مسلمان و بخشی از کشورهای شرق دور خصوصاً چین به چشم می‌خورد. اکثریت مردم در بسیاری از کشورهای جهان نگاهی منفی نسبت به ابرقدرتی نظامی آمریکا دارند و در بسیاری از کشورها، اکثریت مردم از اینکه قدرت دیگری در برابر ابرقدرتی آمریکا مقابله و با آن رقابت کند حمایت می‌کنند. خصوصاً کشورهای مسلمان نگران آن هستند که نیروی نظامی ایالات متحده تهدیدی علیه آنها محسوب شود. تصویری که از مردم آمریکا در بیشتر کشورهای دنیا ترسیم شده از آنها مردمی حریص، خشن، تنگ‌نظر، بی‌احساس و گستاخ ساخته که در کشورهای مسلمان به این تصویر نازیبا، رفتار منفی مردم آمریکا نیز افزوده شده است.

دوره چهارم - استراتژی «قدرت هوشمند»

شعار اصلی اوباما «تغییر» بود. وی تصور می‌کرد با بدهی ۱۶ تریلیون دلاری، قدرت و قوت آمریکا به لحاظ مالی همانند گذشته نیست، لذا نمی‌توان سیاست‌های آمریکا را با قدرت سخت دنبال کرد، ضمن اینکه آمریکا تلفات سنگینی را هم تحمل کرده بود که برای جامعه مرفه آمریکا قابل پذیرش نبود. آبروی نظامی آمریکا نیز در جهان تحت‌الشعاع قرار گرفته بود؛ از این رو و بالاجبار، به سمت تدوین استراتژی

«قدرت هوشمند» سوق پیدا نمود. استراتژی «قدرت هوشمند» برگرفته از استراتژی «خاورمیانه بزرگ» بود. سران کاخ سفید با تجربه دوره «نظم نوین» که رویکردی نرم داشت و تجربه دوره «خاورمیانه بزرگ» که رویکردی سخت را دنبال می‌کرد، این بار با رویکردی «ترکیبی» عمل کردند و هزینه جنگ‌ها را برعهده کشورهای عرب منطقه، از جمله عربستان، امارات، کویت و قطر نهادند. در استفاده از نیروی نظامی نیز، تغییر رویکرد داده و به جای آنکه از نیروهای متعارف نظامی خود استفاده کنند به سازمان‌دهی نیروهای تکفیری در منطقه پرداختند، فلذا به یکباره حجم عظیمی از نیروهای تکفیری و وهابی سازماندهی شده و آموزش دیده و با فرماندهی دقیق وارد صحنه منطقه شدند که برعکس سربازان آمریکایی، انگیزه هم داشتند. در این مقطع، اوباما در حرکتی هوشمندانه، برای ترمیم و تقویت وجهه بین‌المللی آمریکا، اقدام به ایجاد ائتلاف جهانی مبارزه با تروریسم به رهبری این کشور نمود.

دوره پنجم - ترامپ و ناسیونالیسم افراطی

درباره رابطه ترامپ با افول قدرت آمریکا، البته میان تحلیلگران اختلافاتی وجود دارد. عده زیادی معتقدند که روند این افول از قبل آغاز شده بود و رأی مردم به ترامپ با شعار «دوباره آمریکا را با عظمت می‌کنیم» به نوعی اعتراف دسته‌جمعی جامعه به از عظمت‌افتادگی آمریکا بود. از نظر این دسته، ترامپ بیش از آنکه عامل افول قدرت آمریکا باشد، خود نشانه افول آن بود.

دسته دوم معتقدند که قبل از ترامپ، افولی در کار نبوده و این او بوده که با سیاست‌هایی مانند خروج از توافقنامه‌های بین‌المللی و دور کردن آمریکا از متحدان دیرینه‌اش در دنیا، ضربه‌های جبران‌ناپذیری به رهبری و نفوذ آمریکا در سطح بین‌الملل وارد کرد. از نظر این گروه، ترامپ عامل افول قدرت آمریکا بوده است. گروه دیگری از تحلیلگران که نظراتی مابین گروه اول و دوم دارند، معتقدند روندی آهسته و شاید قابل پیشگیری برای افول آمریکا در سال‌های گذشته وجود داشت، اما ترامپ به عامل کاتالیزور و تسریع‌کننده آن تبدیل شده است.

یکی از بزرگ‌ترین نشانه‌های افول آمریکا در این دوره، به مهم‌ترین شاخصه قدرت این کشور یعنی موضوعات اقتصادی مربوط است. آمریکا در پایان جنگ عراق، ۷ تریلیون دلار بدهی داشت، اما این بدهی بر اساس اعلام بانک مرکزی آمریکا در روزهای پایانی سال ۲۰۲۰ به حدود ۲۴ تریلیون دلار رسید. این در حالی است که صندوق بین‌المللی پول در ارزیابی‌های خود به این نتیجه رسیده است که چین در سال ۲۰۲۱، بیش از ۲۳ تریلیون دلار از اقتصاد جهانی را به خود اختصاص می‌دهد و از آمریکا پیشی خواهد گرفت. بر اساس این گزارش، سهم آمریکا از اقتصاد جهانی از ۲۰/۵ تریلیون دلار به زیر ۲۰ درصد طی سال‌های ۲۰۲۱ - ۲۰۲۲ می‌رسد. اگر مبنا را «شاخص برابری قدرت خرید» که یک شاخص معتبر در سنجش

قدرت اقتصادی است قرار دهیم، چینی‌ها با ۲۷ تریلیون دلار در رتبه اول و آمریکا با فاصله معناداری، هفت پله پایین‌تر قرار دارد. ریاست جمهوری ترامپ نیز به این روند، سرعت بیشتری بخشید. آمریکا در سال ۲۰۱۸، یکی از رقابتی‌ترین اقتصادهای جهان بود، اما طبق آخرین رتبه‌بندی «IMD»^۱، در سال ۲۰۱۹ این جایگاه را از دست داد و دو پله سقوط کرد.

از منظر قدرت نرم نیز آمریکا وضعیت نابسامانی دارد. شاخص قدرت نرم، یکی از چهار ستون رهبری بین‌المللی آمریکا به شمار می‌آید که از سال ۲۰۱۶، فرایند معکوسی را طی کرده و این کشور را چهار رتبه تنزل داده است. ترامپ مدعی بود که باید بر اقتصاد داخلی تمرکز کرد و اگر این اتفاق رخ دهد، هژمونی و قدرت سیاسی کشورش نیز تقویت می‌شود، اما حقیقت این است که افزون بر اقتصاد، قدرت سیاسی و نفوذ کلام آمریکا تا حد قابل‌توجهی در سطح جهان کاهش یافته است. به‌عنوان نمونه، یکی از بزرگ‌ترین تصمیمات ترامپ، انتقال سفارت آمریکا از تل‌آویو به بیت‌المقدس بود و ترامپ پیش‌بینی می‌کرد که هم‌پیمانانش دست‌کم در این تحول مهم سیاسی با وی همراهی خواهند کرد، ولی جز چند کشور محدود با واشنگتن همکاری نکردند.

افزون بر این، آمریکای دوران ترامپ، به اعتبار قدرت اقتصادی خود زیر تعهدات بین‌المللی زد و برای کاستن از بار قیود جهانی و همچنین هزینه‌های آن‌ها از برجام، از پیمان آب و هوایی پاریس، یونسکو، قرارداد تجارت تسلیحات، پیمان تجاری شراکت فراتلانتیک، نفتا و ... خارج شد. غافل از اینکه خروج از این معاهدات جهانی، آورده‌ای جز کاهش نفوذ جهانی برای آمریکا به همراه نداشت و در بهترین حالت، این کشور در دهه ۲۰۳۰ و در یک جهان چندقطبی، ناچار خواهد شد به بخش اندکی از قدرت خود با کاهش نفوذ در مناطق راهبردی دنیا رضایت دهد.

از منظر قدرت نظامی نیز آمریکا به‌شدت رو به ضعف رفته است؛ ساقط شدن پهپاد گلوبال هاوک و هدف قرار گرفتن پایگاه عین‌الاسد توسط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بدون اینکه توانایی پاسخ دادن داشته باشد، از جمله این موارد است، ضمن اینکه واشنگتن برای خروج آبرومندانه از افغانستان و عراق نیز در حال تراشیدن بهانه است.

از سوی دیگر، آمریکا انسجام داخلی خود را نیز از دست داده و سیاست‌های نژادپرستانه ترامپ، تهدیدی بسیار بزرگ را برای وحدت ملی این کشور ایجاد کرد.

^۱ Institute for Management Development

همه این مؤلفه‌ها حاکی از افول و در نهایت فروپاشی آمریکا است. آمریکا در برهه افول، همه نشانه‌های یک قدرت به‌ظاهر قوی و شکست‌ناپذیر را حتی بیش از گذشته دارد، اما ساختارهای سیاسی، نظامی و اقتصادی‌اش از درون خورده شده است؛ همان‌گونه که «تد گالن» اندیشمند آمریکایی، آمریکا را مبتلا به «افول موربانه‌ای»^۱ مداوم می‌داند و به تعبیر رهبر حکیم و فرزانه انقلاب «همچنان که شکوه و جلال کشتی معروف تایتانیک مانع از غرق شدن آن نشد، شکوه و جلال آمریکا هم مانع از غرق شدنش نشده و آمریکا غرق خواهد شد.»^۲

دیدگاه اندیشمندان غربی در خصوص افول هژمونی آمریکا

در سال‌های گذشته در مراکز تحلیلی و رسانه‌ها، مباحثاتی درباره افول قدرت آمریکا و تغییر نظم دنیا از نظام تک‌قطبی به نظام چندقطبی در جریان بوده و نشانه‌ها و شاخص‌هایی در این ارتباط بیان شده است. در این بخش، به معرفی استدلال‌ها و نظرات اندیشمندانی خواهیم پرداخت که از مدت‌ها پیش، چنین افولی را پیش‌بینی کرده‌اند.

۱- ساموئل هانتینگتون

ساموئل هانتینگتون، رییس دانشکده علوم سیاسی هاروارد و نظریه پرداز علوم سیاسی، غرب را به شکل تمدنی در حال سقوط می‌داند که سهم آن در قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی جهان، به نسبت تمدن‌های دیگر کاهش می‌یابد و هر روز بیش از پیش، درگیر مشکلات و نیازهای درونی خود می‌شود و در عین حال، با رشد اقتصادی پایین، جمعیت غیرفعال، بیکاری، کسری بودجه‌های سنگین، اخلاقیات حرفه‌ای نازل و پس‌انداز کم روبرو شده و از این رو، در بسیاری از کشورهای غربی از جمله آمریکا، گسستگی اجتماعی، مواد مخدر و جنایت به مشکلاتی عمده تبدیل شده‌اند. (صدری، ۱۳۷۹: ۹۰)

هانتینگتون با رد جهان تک‌قطبی، معتقد است بایستی تمدن‌های مختلفی وجود داشته باشند، اما نه تا جایی که نقشه تمدنی جهان را پیچیده‌تر سازد. هانتینگتون نقشه فرهنگی - تمدنی جدیدی را از جهان ارائه می‌دهد که به نظر می‌رسد به عنوان جایگزین جهان‌شمولی و نظم نوین جهانی باشد. به گمان او

^۱ «تد گالن کارپنتر» (Ted Galen Carpenter)، استاد دانشگاه و عضو اندیشکده «کاتو» برای اولین بار از اصطلاحی به نام «افول موربانه‌ای» (Termite Decline) برای اشاره به زوال تدریجی قدرت آمریکا به دلیل برافروختن جنگ‌های متعدد و عقب افتادن از رقبایش اشاره کرد. این اصطلاح بعداً در مقاله‌ای توسط «کریستوفر لین» مورد استفاده قرار گرفت.

^۲ بیانات معظم له در مورخه ۲۹ بهمن ۱۳۹۸

می‌بایست هر تمدنی یک حکومت متمرکز داشته باشد، چرا که رقابت بر سر تمدن‌هایی که حکومت متمرکز ندارند، موجب خواهد شد رقابت بر سر تسلیحات اتمی نیز بوجود آید. (صدری، ۱۳۷۹: ۱۶۰)

به عقیده هانتینگتون طی ۱۰۰ سال گذشته به علت رشد قلمرو سیاسی، رشد فزاینده جمعیت و نقش اقتصادی کشورهای اسلامی و نیز ظهور بنیادگرایی اسلامی، انقلاب اسلامی، تحولات کشورهای خاورمیانه و ... تمدن اسلامی در حال رشد روزافزون است و می‌تواند به عنوان بالقوه‌ترین خطر در میان دیگر تمدن‌ها برای به خطر انداختن تمدن غربی به شمار رود.

هانتینگتون در ارائه فرضیه‌اش تنها به برخورد و رابطه تمدن اسلامی و غربی نپرداخته و معتقد است که عصر حاضر، عصر تمدن‌هاست و با توجه به افول تمدن غربی و ارتدوکس و در کنار آن، رشد تمدن‌های آسیای شرقی، آفریقا و هندو و البته مسلمان، درگیری بین همه تمدن‌ها احتمال‌پذیر است. وی اما به طور ویژه بر آن است که رابطه اسلام و مسیحیت و اسلام و غرب، غالباً رابطه‌ای پر فراز و فرود بوده و هر یک از طرفین، دیگری را غریبه و مهاجم و غیرخودی تلقی کرده‌اند و در آینده‌ای نه چندان دور، دو تمدنی که می‌توانند با هم تضاد و درگیری داشته باشند، تمدن اسلامی و تمدن مسیحی یا غربی است. (عظیمی، ۱۳۸۰: ۳۳)

۲- فرانسیس فوکویاما

در سال ۱۹۹۲ تقریباً هم‌زمان با مطرح شدن نظریه هانتینگتون، فرانسیس فوکویاما که سابقه کار در اداره امنیت آمریکا را داشته و تحلیلگر نظامی شرکت «رند» از شرکت‌های وابسته به پنتاگون بود، در کتاب «هویت؛ تقاضای کرامت و سیاست‌های نفرت»^۱ زبان به انتقاد از لیبرالیسم گشود و اظهار داشت: ظهور ترامپ در آمریکا و جریان راست افراطی در اروپا برای نگهبانان دژ تفکر لیبرالیسم امروز، یک مصیبت شده است. (فوکویاما، ۱۳۷۴: ۳۲۲)

فوکویاما معتقد می‌باشد نظام لیبرال امروز دچار خلأ هویتی شده و سبک زندگی خاصی را تبلیغ نمی‌کند. او ظهور خانواده بوش و کلینتون در صحنه سیاسی آمریکا را نشانه‌ای از افول سیاسی آمریکا دانست و حتی هشدار داد که این روند به سرخوردگی مردم آمریکا می‌انجامد.

با پیروزی ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ آمریکا، او صریحاً ظهور ترامپ را معلول افول در نظام سیاسی آمریکا اعلام کرد و در همان کتاب «هویت، تقاضای کرامت و سیاست‌های نفرت» به عنوان یکی از حامیان لیبرالیسم بیان داشت که یکی از دلایل ایجاد نفرت، خود آمریکا است و خبر از ملی‌گرایی

^۱ Identity; Demand for Dignity and the Politics of Resentment

پوپولیستی، اقتدارگرایی، مناقشه دینی و افول دموکراسی و بحران هویت داد. او معتقد است صف‌بندی‌ها اکنون روی «هویت» که ماهیتی فرهنگی دارد، شکل گرفته است. تقاضای به رسمیت شناخته شدن هویت، بالا رفته و ریشه بسیاری از منازعات و مبارزات، سیاسی شده است. سیاست‌ورزی بر مبنای به رسمیت شناختن کسانی که «هویت» آنان نادیده گرفته شده یا به آن‌ها ستم شده، امری رایج است. او معتقد است، آمریکا از ملت‌ها و کشورهایی که خواهان دیده شدن و به رسمیت شناخته شدن هستند، می‌ترسد.

فوکویاما برای نخستین بار در سال ۲۰۰۸ در مصاحبه‌ای با مجله نیوزویک به‌طور تلویحی پذیرفت که حمله نظامی به عراق، اقدام برای تعویض رژیم و جابجایی صدام حسین در حقیقت با اصل «پایان تاریخ» در ستیز است و با بازگشت ولادیمیر پوتین به ریاست‌جمهوری فدراسیون روسیه و تحقق نیافتن دموکراسی در بسیاری از نقاط دنیا و به ویژه خاورمیانه، دیگر تردیدی برای وی باقی نگذاشت که دموکراسی لیبرال نتوانسته است بر عرصه روابط بین‌الملل چیره شود و نظریه فوکویاما بیش از پیش، خوش‌بینانه بوده است. (فوکویاما، ۱۳۷۴: ۳۴۴)

فوکویاما که پس از فروپاشی شوروی، پیروزی نهایی لیبرال دموکراسی را اعلام و آن را پایان تاریخ تعبیر کرده بود، حالا می‌گوید جنبش‌های هویت‌گرا، نظام لیبرال دموکراسی در جهان را با تهدید مواجه کرده‌اند. هرچند پدیده سیاست هویتی ابتدا در جریان چپ‌ظهور کرد، اما در راست نیرومندتر از کار درآمد که نتیجه آن را در انتخاب دونالد ترامپ و خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا می‌توان مشاهده کرد. این نظریه‌پرداز آمریکایی، پس از حمله نظامی آمریکا به عراق از این گروه فاصله گرفت و بعدها به انتقاد از آن پرداخت. او در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۸ آمریکا از باراک اوباما، نامزد حزب دمکرات، در برابر جان مک‌کین از حزب جمهوری خواه حمایت کرد. فوکویاما در یک سخنرانی در «کتابخانه بریتانیا» در لندن چندین بار از دونالد ترامپ انتقاد و او را «خطری بزرگ» برای آمریکا توصیف کرد. (فوکویاما، ۱۳۷۴: ۹۸)

۳- آمیتاوا آچاریا

«آمیتاوا آچاریا»^۱ در کتاب خود تحت عنوان «پایان نظم جهانی آمریکایی»^۲ مدلی را ارائه کرده و معتقد است افول هژمونی ایالات متحده به یکباره توسط یک نظام چندقطبی جایگزین نخواهد شد. پیش‌بینی او درباره ماهیت نظام جهانی آینده برآمدن نظامی است که او «مرکب پیچیده»^۳ نام‌گذاری کرده است. در این نظام، یک یا چند قدرت هژمونیک جدید اداره نظم جهانی را برعهده خواهند گرفت، بلکه مجموعه‌های

^۱ Amitav Acharya

^۲ The End of World Order and American Foreign Policy

^۳ Multiplex

متفاوتی از بازیگران دولتی و غیردولتی در قالب نهادها و گروه‌بندی‌های منطقه‌ای و در توازن کلی با یکدیگر نظم جهانی را شکل خواهند داد. اما مسیر رسیدن به چنین نظم‌ی هموار و بی‌دغدغه نیست و می‌تواند عجین با هرج و مرج باشد؛ که از دیدگاه آچاری، برای مدیریت این وضعیت، ایجاد نظام‌های «حاکمیت منطقه‌ای» بر پایه نهادها، هنجارها و سازمان‌های منطقه‌ای که جایگزین نهادها و موسسات جهانی می‌شوند شکل می‌گیرد، در «نظام‌های منطقه‌ای»^۱ ضروری است.

بر اساس نظریه آچاریا، می‌توان نتیجه گرفت که اولاً افول هژمونی آمریکا امری در حال وقوع و اجتناب‌ناپذیر است؛ ثانیاً هیچ قدرت واحد یا قدرت‌های هژمونیک وجود ندارند که قادر به جایگزینی سریع نظم رو به افول آمریکایی در مقیاس جهانی باشند؛ ثالثاً جهان آینده، مرکب از جهان‌های متعدد منطقه‌ای با بازیگران گوناگون خواهد بود؛ و دست آخر اینکه در دوره تحول از وضعیت کنونی به نظام مرکب پیچیده، احتمال زیادی برای بروز دوره‌هایی از آشفتگی و آنارشی وجود دارد و نیز در صورت عدم شکل‌گیری نظام‌های منطقه‌ای یا عدم استمرار آنها، همین وضع قابل تصور خواهد بود.

۴- نوام چامسکی^۲

«نوام چامسکی» متفکر مشهور آمریکایی معتقد بود که پایان هژمونی آمریکا نه پس از اتمام جنگ سرد، بلکه بعد از جنگ جهانی دوم آغاز شده و اظهار فضل و قدرت کلید داران کاخ سفید در دو دهه پیش، چیزی بیش از «خود توهمی»^۳ نیست. چامسکی در همان زمان گفت که افول آمریکا آغاز شده و تبختر مقام‌های آمریکایی درباره اینکه این کشور قدرت بلامنازع دنیا خواهد ماند جز «خیالی خوش» نبوده و افول آمریکا مسئله‌ای است که به دست خود آمریکا رقم خورده است.

چامسکی، صراحتاً نظم نوین جهانی و ساختار معادلات قدرت در دنیای امروز را زیر سؤال می‌برد و نتیجه حاصله را صرفاً به نفع بسط تفکر سرمایه‌داری در جهان به حساب می‌آورد. او یکی از ویژگی‌های نظم نوین جهانی را آکندگی آن از نفاق و نژادپرستی می‌داند. برای این سخن، صدام را به عنوان شاهد مثال می‌آورد؛ به نظر چامسکی در نظم نوین جهانی، حقایق به نفع صاحبان قدرت جهانی تفسیر می‌شود، به گونه‌ای که حمله‌های صدام حسین به کردها به طور گسترده در همه جا گزارش شد که واشنگتن را به مقابله مجبور کرد تا با ادعای دفاع از بی‌گناهان به سمت منافع خود حرکت کند، در حالی که حمله‌های شدیدتر و نابودکننده صدام بعثی به شیعیان اصلاً نه گزارش شد و نه سبب نگرانی.

^۱ Regional Governance

^۲ Avram Noam Chomsky

^۳ Self Delusion

۵- جیمز پتراس

«جیمز پتراس»، استاد و عضو هیئت علمی دانشگاه بیرمنگام در کتابی به نام «صهیونیسم، نظامی‌گری و افول قدرت آمریکا»^۱ که در سال ۲۰۰۸ به رشته تحریر درآمده است، به تفصیل به روشنگری درباره نقش لابی صهیونیسم در نظامی‌گری‌های آمریکا در منطقه پرداخته و بعد از آن درباره عواملی توضیح داده که موجب از بین رفتن قدرت آمریکا در دنیا می‌شود. در همین ارتباط نشریه معتبر «مور خارجه»^۲ در شماره دسامبر ۲۰۱۱ با چاپ این جمله با حروف سیاه درشت بر روی جلد که: «آیا کار آمریکا به آخر رسیده است؟» به کاهش هزینه‌ها در مأموریت‌های بشردوستانه خارج از آمریکا اشاره می‌کند که سرمایه این کشور را به هدر می‌دهند و می‌توانند در پایان دادن به افول آمریکا که موضوع اصلی بحث امور بین‌الملل است نقش آفرین باشند.

به باور پتراس، بعد از پایان جنگ جهانی دوم، اروپای غربی، ژاپن و اخیراً چین و روسیه به سمت شکوفا کردن قابلیت‌های اقتصادی خود حرکت کردند، در حالی که آمریکا با حرکت به سمت منافع لابی صهیونیسم به نظامی‌گری روی آورد. این استاد دانشگاه اعتقاد دارد، آنچه به آمریکا ضربه می‌زند، دست‌کم در کوتاه‌مدت به نفع اسرائیل است.

۶- فرید زکریا

زکریا معتقد است افول هژمونی آمریکا، نتیجه استفاده نامناسب این کشور از قدرت خود در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم است. به باور او، آمریکا با سوءاستفاده از قدرت خود، متحدانش را از دست داده و دشمنانش را تقویت کرده است. زکریا معتقد است حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نقش دوگانه‌ای در افول هژمونی آمریکا ایفا کرده است. این حملات، ابتدا واشنگتن را به بسیج منابع و نیروهای خود در جهت مقابله با آنچه «تروریسم» نامید وادار کرد. در سال ۲۰۰۱، ایالات متحده که اقتصادش از مجموع پنج اقتصاد مابعد خود بزرگ‌تر بود، تصمیم گرفت هزینه‌های دفاعی خود را به طرز قابل توجهی افزایش دهد. عامل دوم، به باور فرید زکریا، حمله به عراق بود که به فاجعه‌ای پرهزینه برای این کشور تبدیل شد. او معتقد است روی کار آمدن ترامپ آخرین ضربات مهلک را به سیاست خارجی آمریکا وارد کرد و او با خارج کردن آمریکا از

^۱ Zionism, Militarism and the Decline of US Power

^۲ Foreign Affairs

پیمان‌هایی مانند TPP^۱، دوری‌گزینی از اروپا و برون‌سپاری سیاست آمریکا به عربستان و اسرائیل، هم افول هژمونی آمریکا را به نمایش گذاشته و هم آن را به پیش برده است.

۷- دیوید رانی

«دیوید رانی» دانشمند سیاسی و یکی از مجری‌های شبکه خبری «سی‌ان‌ان» است که بخش عمده‌ای از مطالعات و تحقیقات خود را به مسئله سیاست خارجی آمریکا اختصاص داده است. رانی در یکی از کتاب‌هایش به نام «بی‌نظمی جدید جهانی: افول قدرت آمریکا»^۲ از مفهومی به نام «بحران ارزش‌ها» سخن به میان آورده و نوشته که این معضل بعد از بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ جامعه آمریکا را در بر گرفته است. رانی معتقد است بحران ارزش‌ها در سراسر تاریخ سرمایه‌داری وجود داشته و پدیده‌ای ذاتی برای سرمایه‌داری است. رانی نظریاتش را در این کتاب این‌طور توضیح داده است: «از جمله نتیجه‌گیری‌های من این بود که آنچه ما در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ تجربه کردیم، پدیده‌ای بود که نام آن را «بحران ارزش‌ها» می‌گذارم. در واکنش به آن، کل نظام سرمایه‌داری با تغییرات عمده ساختاری مواجه شد که موجب گردید کارگران از مشاغل و خانه‌هایشان آواره شوند. با وجود این نظام بازطراحی شده که جورج بوش پدر آن را «نظم نوین جهانی» نام‌گذاری کرد، قابل ادامه نبود. این نظام، روی یک خانه پوشالی بند شده بود. امروز آن خانه پوشالی رو به فروپاشی است. ما یک بار دیگر با بحران ارزش‌ها مواجه هستیم. در این کتاب استدلال کرده‌ایم که بحران فعلی ارزش‌ها یا به جایگزینی کامل نظام سرمایه‌داری جهان منجر خواهد شد یا تغییر ساختار کلی این نظام.»

وی در ادامه گفته است: «نقش مسلط آمریکا در دنیا از اواسط دهه ۱۹۴۰ پابرجا بوده و سرمایه‌داری در شکل کنونی آن از بسیاری جهات تحت فشار قرار گرفته است. این فشارها احتمالاً موفق خواهند شد، هرچند که مشخص نیست چه چیزی جایگزین آن خواهد شد. پیشنهادهای مانند افزایش هزینه‌های دولت هم، در جلوگیری از این روند کارساز نخواهد شد.»

رانی همچنین نوشته است: «همان‌طور که گفتم سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ نقطه آغاز بحران ارزش‌ها هستند. منظور من این است که آنچه ما در سال ۲۰۰۸ تجربه کردیم فقط بزرگ‌ترین رکود اقتصادی از زمان بحران اقتصادی دهه ۱۹۳۰ نبود؛ آنچه امروز در حال تجربه آن هستیم هم، بهبودی آهسته از آن بحران نیست. ما در آغاز یک بحران جدی‌تر قرار گرفته‌ایم. بحران ارزش‌ها در سراسر تاریخ سرمایه‌داری وجود داشته و پدیده ذاتی خود سرمایه‌داری هستند.»

^۱ Trans-Pacific Partnership

^۲ New World Disorder: The Decline of U.S. Power

۸- آلفرد مک کوی

«آلفرد مک کوی» استاد تاریخ دانشگاه «ویسکانسین - مدیسون» نویسنده کتاب مشهور «همدستی سیا در تجارت جهانی مواد مخدر» است. وی مقاله‌های متعددی درباره افول قدرت آمریکا نوشته و البته یکی از کسانی است که از نظم جهانی بدون سلطه آمریکا استقبال می‌کند. مک کوی در کنار عواملی مانند کودتاهای سیا در کشورهای مختلف، جنگ ویتنام، شکنجه‌گاه‌های آمریکا پس از جنگ عراق و افغانستان و حملات پهلپادی این کشور، نقش چین را در افول هژمونی آمریکا پررنگ می‌داند و معتقد است چین با ساختن نظم جهانی موازی با نظم آمریکایی، سازمان‌های تحت سلطه غرب در دنیا را به چالش کشیده است. از نظر او سازمان همکاری شانگهای (به جای ناتو)، «بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا» (به جای صندوق جهانی پول) و «پیمان شراکت اقتصادی جامع در منطقه» (به جای TPP) نهادهای متناظری هستند که چین به جای سازمان‌های غربی ایجاد کرده است.

۹- کریستوفر لین

«کریستوفر لین» از تحلیلگران برجسته سیاسی و عضو هیئت علمی دانشکده خدمات دولتی در دانشگاه نگراس است. او تاکنون نزدیک به یکصد مقاله در رسانه‌های آمریکایی به رشته تحریر درآورده و مؤلف سه عنوان کتاب در حیطه سیاست خارجی آمریکا و مسائل مربوط به آن است. لین علاوه بر این ده‌ها عنوان مقاله پژوهشی در مجلات معتبر علمی و پژوهشی درباره موضوعاتی مانند هژمونی آمریکا، ائتلاف ناتو، سیاست آمریکا بعد از جنگ‌های جهانی، سیاست آمریکا در عراق و ... به چاپ رسانده است. «لین» در مقاله‌ای که در اندیشکده چتم‌هاوس منتشر شده توضیحات مفصلي درباره عوامل و ریشه‌های افول هژمونی آمریکا ارائه کرده و ظهور چین را نخستین و مهم‌ترین عامل در این افول می‌داند. لین نوشته است: «امروزه ستون‌های نظامی، اقتصادی و سازمانی که نگهدارنده «سلطه آمریکا» (پکس آمریکانا) بوده‌اند توسط چین به چالش کشیده شده‌اند».

او درباره افول قدرت نظامی آمریکا نوشته، چین در این حوزه فاصله‌اش با آمریکا را کمتر کرده است. لین به نقل از اندیشکده RAND نوشته بین سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۳۰ ساختار نظامی چین در زمینه‌هایی مانند دکتربین، تجهیزات، پرسنل و آموزش تقریباً با آمریکا برابری خواهد کرد. در تحلیل این اندیشکده همچنین پیش‌بینی شده سلطه نظامی آمریکا بین همین سال‌ها در آسیای شرقی به شدت کاهش خواهد یافت.

لین معتقد است در طول دهه گذشته نشانه‌های کاهش قدرت اقتصادی آمریکا و از سوی دیگر افزایش قدرت اقتصادی چین بیشتر از آن بوده که بتوان آنها را نادیده گرفت. از زمان شروع دوران رکود بزرگ، چین به طور مستمر در زمینه صادرات، تجارت و تولید، جزء کشورهای رده بالا بوده است. سال ۲۰۱۴ بانک جهانی با اعلام اینکه چین به بزرگ‌ترین اقتصاد دنیا تبدیل شده، جهان را شگفت‌زده کرد.

لین علاوه بر این معتقد است حوادثی که در صحنه دنیا اتفاق افتاده‌اند، قدرت نرم آمریکا را هم به شدت کاهش داده‌اند. او معتقد است یکی از بزرگ‌ترین تأثیرات دوران رکود اقتصادی بزرگ، اثراتی بود که روی ادراک‌های عمومی در جهان از قدرت نرم آمریکا ایجاد کرد.

لین همچنین به نقل از تحلیلگران دیگر نوشته است این واقعیت که نظام مالی تحت سلطه آمریکا به دلیل بحرانی که در خود آمریکا ایجاد شده بود دچار تشویش شد، حیثیت و قدرت این کشور را لکه‌دار کرد و این ادعاهای جهان غرب، مبنی بر اینکه اقتصاد بازار آزاد، دموکراسی و جهانی شدن تنها مسیرهای تحقق توسعه سیاسی و اقتصادی هستند را به شدت بی اعتبار کرد.

۱۰- چارلز کوپچان

دکتر «چارلز کوپچان» استاد دانشگاه جورج تاون در شهر واشنگتن و مدیر مطالعات اروپایی شورای روابط خارجی ایالات متحده است. به تعبیر کوپچان، هرچند آمریکا برای مدتی در رأس سلسله مراتب بین‌المللی قرار خواهد داشت، اما یک دورنمای جهانی که در آن، قدرت و نفوذ به شکل عادلانه‌تری تقسیم گردد در راه است. با توزیع عادلانه‌تر قدرت، رابطه سنتی تر ژئوپلیتیک شکل خواهد گرفت و توازن رقابتی بازخواهد گشت؛ توازنی که به علت تفوق بلامنازع آمریکا به تعویق افکنده شد. جهانی شدن اقتصاد، سلاح‌های اتمی، فناوری‌های جدید اطلاعاتی و گسترش دموکراسی به خوبی می‌تواند ژئوپلیتیک را مهار کرده و رقابت‌هایی را که به دنبال توزیع پراکنده‌تر قدرت به وجود می‌آید، تخفیف دهد. از نظر کوپچان، ظهور یک جهان چندقطبی به سبب وجود دو منبع دگرگونی بین‌المللی امکان‌پذیر است. یک قدرت اروپایی در حال شکل‌گیری و خسته شدن آمریکا از دشواری‌های هژمونی، احتمالاً موجب درگیری میان آنها خواهد شد. از سوی دیگر، احتمال دارد آمریکا قبل از آماده شدن جهانیان، از بسیاری تعهدات بین‌المللی شانه خالی کند. در این حالت، چالش اصلی برای آمریکا آماده شدن برای جنگ با رقیب مخالف هژمونی آن نیست، بلکه منصرف کردن اروپا و شرق آسیا از اتکال بیش از حد به حمایت از آن است. قطعاً قدرت آمریکا انگیزه پیدایش یک اتحاد مخالف نمی‌شود. آمریکا با اقیانوسی عظیم از اروپا جدا شده و همین، قدرت اروپا را کمتر تهدیدآمیز جلوه می‌دهد. اگرچه احساسات ضدآمریکایی در خاورمیانه و سایر بخش‌های در حال توسعه جهان روبه فزونی است اما قابل تصور نیست که ایالات متحده رفتاری آن‌چنان تهاجمی اتخاذ کند که

موجب مقابله‌جویی در کشورهای صنعتی شود. قدرت‌های محلی در اروپا و شرق آسیا نسبت به نیروهای آمریکایی خوش برخورد هستند. با وجود شکایات فرانسه، روسیه و چین در مورد رفتار سلطه‌جویانه آمریکا، این کشور در مجموع به شکل یک «قدرت خوش‌رفتار» جلوه می‌کند تا یک «هژمون یغماگر». با وجود این، از نگاه کوپچان، حدود یک یا دو دهه طول می‌کشد تا نظام نوین جهانی تکامل یابد. (ایکبری، ۱۳۸۲: ۱۱۸-۱۱۵).

۱۱- توماس رایس^۱

توماس رایس به نظریه‌های لیبرال و نهادگرا در روابط بین‌الملل توجه می‌کند و می‌نویسد: «به غیر از چین، همه قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌الملل دارای یک ساختار دموکراتیک لیبرال و سرمایه‌دار هستند. روسیه یک کشور در حال گذار است و معلوم نیست که به زودی بتواند خود را در میان قدرت‌های بزرگ مطرح سازد. نظام کنونی جهان تحت سلطه کشورهای لیبرال است و لیبرال دموکراسی‌ها، طبق پیش‌بینی صحیح نظریه صلح دموکراتیک با یکدیگر نمی‌جنگند، بلکه جوامع امنیتی ویژه‌ای تشکیل می‌دهند که به شکل موثری معمای امنیت را تا حد زیادی حل کرده و امکان جنگ قدرت‌های بزرگ را از میان می‌برد. در حال حاضر آمریکا یک طرف طیف قرار گرفته، اتحادیه اروپا در یک طرف و قدرت‌های آسیایی هم در سویی دیگر از خودشان آمادگی نشان می‌دهند که به طور جدی به حساب بیایند. اما همکاری فراتر از آن نیست. بسیار استراتژیک است و این دو (اروپا و آمریکا) نمی‌توانند از هم جدا شوند و دعوای بر سر میزان نقش و تعریف سهم است. دوران هژمونی بر سر آمده، اما همکاری استراتژیک وجود دارد. (سمتی، ۱۳۸۲: ۴)

۱۲- امانوئل والرشتاین^۲

والرشتاین در آخرین کتاب خود با عنوان «افول قدرت آمریکا، آمریکا در جهانی پرآشوب» به سپری شدن دوران «صلح آمریکایی» اشاره کرده و از اقدامات آن پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به عنوان عاملی برای یک سقوط (تا یک خروج آرام) یاد می‌کند. او معتقد است: «ایالات متحده در طول ۱۰ سال آینده با دو احتمال رو به رو خواهد شد: پیروی از روش مطلوب نظر «بازها» به همراه پذیرش تبعات منفی این مسیر و یا درک سنگین بودن هزینه‌های این مسیر و گرایش به سمت تجدیدنظر در رفتار. اگر آمریکا مجبور به عقب‌نشینی بشود، شرایط برای تداوم هژمونی نسبتاً ضعیف و افول آمریکا دشوارتر از قبل خواهد بود. بدون شک هژمونی آمریکا در طول دهه آینده افول بیشتری را تجربه خواهد کرد. اما آیا آمریکا می‌تواند ترتیبی

^۱ نماینده ایالت کارولینای شمالی در مجلس نمایندگان آمریکا در سال ۲۰۱۲

^۲ (Immanuel Wallerstein) جامعه‌شناس و متفکر چپ‌گرای آمریکایی و از بزرگ‌ترین متفکران سوسیالیست قرن ۲۱

اتخاذ کند که این افول با آرامی و نرمش همراه باشد و کمترین خسارت را برای واشنگتن و جهان به همراه داشته باشد؟»

او همچنین در مقاله‌ای با عنوان «ضعف‌های آمریکا و تلاش برای سلطه جهانی» ذیل پرسش «۱۰ سال آینده باید منتظر چه رویدادهایی باشیم؟» می‌نویسد: «نخستین مسأله این است که اروپا چگونه به خود سازمان خواهد داد؟ اگرچه این مسئله بسیار دشوار خواهد بود اما اروپا به خود سازمان خواهد داد و یک ارتش به وجود خواهد آورد. ممکن است همه اروپا در این سازمان شرکت نکند، اما کشورهای اصلی در آن خواهند بود. ایالات متحده سخت نگران این مسئله است و ارتش اروپایی دیر یا زود با ارتش روسیه پیوند داده خواهد شد؛ دوم اینکه چین به ژاپن و کره متحد نزدیک می‌شود؛ سوم اینکه باید به همایش اجتماعی جهانی توجه کنیم. این جنبش اجتماعی جهانی اهداف انسانی دارد؛ و سرانجام اینکه باید به تضادهای داخلی میان سرمایه‌داران دقت کنیم. همه سرمایه‌داران تا زمانی که مبارزه طبقاتی در سطح جهانی وجود داشته باشد منافع سیاسی مشترکی دارند. اما در عین حال، همه سرمایه‌داران، رقیب همدیگرند. این تضاد بنیادین نظام سرمایه‌داری است و در آینده شکل انفجارآمیزی به خود خواهد گرفت. (Wallerstein, ۲۰۰۲: ۲۷۸)

تحلیل دیدگاه‌ها و استدلال‌های بیان شده

اندیشمندان غربی، به ویژه فوکویاما و هانتینگتون که در بالا به بررسی نظریات آنها در خصوص افول هژمونی آمریکا پرداخته شد، در تأیید افول ایالات متحده، سه دلیل را بیان می‌دارند:

الف) ثروت در جهان برخلاف دورانی که ایالات متحده تفوق جهانی داشت، در مقیاس گسترده‌تری توزیع شده است. هند، چین، ژاپن، برزیل و اتحادیه اروپایی به قطب‌های اقتصادی تبدیل شده‌اند. این واقعه تحت تأثیر جهانی شدن‌های مالی به رهبری نهادهایی مانند بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول و همچنین گسترش بازارهای آزاد، مبادلات الکترونیکی و سرمایه‌گذاری‌های فرامرزی، موجب شده تا ایالات متحده یکه‌تاز نظام اقتصاد جهانی نباشد. آمریکا در سال ۱۹۴۵ نیمی از تولیدات جهانی را در اختیار داشت. در سال ۱۹۷۳ که از دیدگاه بسیاری از اقتصاددانان دهه افول ایالات متحده از رأس نظام جهانی نام گرفت، این مقدار به ۳۳ درصد کاهش یافت و در نهایت بحران مالی

۲۰۰۸ که با فروپاشی بانک سرمایه‌گذاری «برادران لیمن»^۱ آغاز شد، این دگرگونی بنیادین را سرعت بخشید. «مایکل ماندلبوم» در کتاب «بر قدرت مقتصد» می‌نویسد: «آنچه در سال ۲۰۰۸ اتفاق افتاد، محدودیت‌هایی را برای سیاست‌گذاران آمریکایی ایجاد خواهد کرد، این اتفاق همراه با روند نزولی کاهش قدرت مالی ایالات‌متحده که از سال‌ها پیش آغاز شده بود، توانایی انجام کارهایی را که آمریکا پیش از این انجام می‌داد، کاهش خواهد داد. (Mandelbaum, ۲۰۱۰: ۳) آمریکا در سال ۱۹۴۸ بیش از ۱۳ میلیارد دلار معادل ۵ درصد از GDP خود را در برنامه مارشال برای احیای اقتصاد اروپا صرف کرد. این رقم معادل ۷۰۰ میلیارد دلار امروز است که آمریکا هرگز نمی‌تواند چنین بودجه‌ای را صرف شکل‌دادن به فضای سیاسی و اقتصادی متحدان خود کند. اگر بحران مالی همچنان ادامه یابد، وضعیت اقتصادی ایالات‌متحده و بالطبع توانایی‌های آمریکا در سیاست خارجی شرایط وخیم‌تری را تجربه خواهد کرد. بنا به ارزیابی اداره بودجه کنگره آمریکا، بدهی دولت فدرال احتمالاً به ۱۰۰ درصد تولید خالص داخلی در ۲۰۳۰ و ۱۹۰ درصد در ۲۰۲۵ خواهد رسید. همچنین بدهی‌های عمومی ۱۴ تریلیون دلاری در آمریکا معادل ۹۰ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۱۱، این کشور را به بدهکارترین کشور دنیا تبدیل کرد. اگر این وضع ادامه یابد، نه تنها کمک‌های مالی آمریکا به متحدانش از جمله پاکستان، اسرائیل و مصر محدودتر خواهد شد؛ چه‌بسا ممکن است، موجب شود ایالات‌متحده در خصوص عقب‌نشینی نیروهای نظامی از اروپا و آسیای جنوب شرق نیز مصمم‌تر عمل کند. (Kupchan, ۲۰۱۲: ۸۶ - ۷۴)

ب) آمریکا از نفوذ سابق بر رفتار سایرین برخوردار نیست. به گفته این اندیشمندان، متحدان آمریکا مانند دوران جنگ سرد تابع آمریکا نیستند (Naím, ۲۰۱۳: ۱۱۵ - ۱۱۶). بازیابی جایگاه سایر کشورها در نظام اقتصاد جهانی باعث شده تا آن‌ها از ایالات‌متحده حرف‌شنوی نداشته باشند. این کشورها که اغلب قدرت‌های منطقه‌ای و یا در حال تبدیل‌شدن به قدرت‌های منطقه‌ای هستند، نمی‌خواهند از دید ملت‌ها و سایر همسایگان خود به دولت‌هایی پیرو ایالات‌متحده شناخته شوند. وارد شدن مردم در سیاست‌گذاری‌های دولتی، نه‌تنها پیروی از ایالات‌متحده را دشوار ساخته بلکه از قدرت قانع‌کنندگی آمریکا نسبت به ایجاد ائتلاف‌های بین‌المللی نیز کاسته است. تظاهرات ضد جنگ در کشورهای اروپایی که

^۱ چهارمین بانک سرمایه‌گذاری در ایالات متحده آمریکا (پس از گلدمن ساکس، مورگان استنلی و مریل لینچ) بود که در زمینه مدیریت سرمایه‌گذاری و بانکداری اختصاصی فعالیت می‌کرد. بانک برادران لیمن در پی بحران مالی ۲۰۰۷-۲۰۱۲ در تاریخ ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۸ اعلام ورشکستگی نمود که بزرگ‌ترین ورشکستگی در تاریخ ایالات متحده به‌شمار می‌آید. سپس دارایی‌های بخش آمریکای شمالی این بانک، به بانک بریتانیایی بارکلیز واگذار شد و در اکتبر ۲۰۰۸ نیز شرکت ژاپنی نامورا، کلیه دارایی‌های بخش آسیا، اروپا و خاورمیانه بانک برادران لیمن را خریداری کرد.

ایالات متحده را در جنگ علیه عراق همراهی کردند، تأثیر چشمگیری بر کاهش نیروهای نظامی اسپانیا، ایتالیا و آلمان در افغانستان و عراق داشت. خودداری ترکیه از صدور مجوز استفاده از پایگاه‌های نظامی این کشور در حمله به عراق، نمونه دیگری از عدم تمایل متحدان آمریکا به پیروی مطلق از سیاست‌های ایالات متحده است.

ج) از آنجا که قدرت اقتصادی زیربنای قدرت نظامی است، لذا نیروی نظامی آمریکا نیز توأم با تزلزل در قدرت اقتصادی آمریکا و توزیع ثروت در مقیاسی گسترده‌تر، رو به ضعف گذاشته است؛ به علاوه، ماهیت دگرگون‌شده جنگ‌ها، بهره‌گیری از نیروی نظامی (به عنوان مهم‌ترین مزیت ایالات متحده در مقایسه با سایر قدرت‌های بزرگ بعد از جنگ دوم جهانی) را برای رسیدن به اهداف سیاست خارجی دشوار نموده است.

با وجود اشاعه شتابان تسلیحات هسته‌ای، افزایش خطر گروه‌های تروریستی و بالا گرفتن تهدیدات غیرسنتی مانند مهاجرت‌های غیرقانونی، افزایش جمعیت، بیماری‌های مسری همچون کرونا، تجارت غیرقانونی اسلحه و موادمخدر، تغییرات آب و هوایی و حکومت‌های درمانده، کمتر کسی می‌تواند همچنان به کارآیی نیروی نظامی حجیم ایالات متحده برای حل این معضلات اعتقاد داشته باشد. با وجود این نوع از تهدیدات، نیروی نظامی آمریکا دیگر لزوماً یک برتری به حساب نمی‌آید. (Wallerstein، ۲۰۰۳)

لذا با توجه به دیدگاه‌هایی که در این بخش مورد بررسی قرار گرفت، می‌توان استدلال کرد که با وجود نشانه‌هایی که از افول قدرت آمریکا مطرح می‌شود، هژمونی آمریکا محدود خواهد بود. با این وجود، معمولاً در بحث‌های مرتبط با افول، سه موضوع اساسی را در مورد آمریکا در نظر می‌گیرند:

۱- آمریکا از لحاظ اقتصادی در مقایسه با کشورهای ژاپن، اروپای غربی و کشورهای تازه صنعتی شده در حال افول است. آنها بر برتری اقتصادی و عوامل علمی، فنی و آموزشی که با برتری اقتصادی ارتباط دارند، تأکید می‌کنند.

۲- قدرت اقتصادی عنصر اساسی قدرت ملی است و از این رو یک کاهش و افول در قدرت اقتصادی، سرانجام وجوه دیگر قدرت ملی را متأثر می‌سازد.

۳- افول نسبی اقتصاد آمریکا عمدتاً ناشی از هزینه اهداف نظامی است که به نوبه خود آن‌چنان که «پل کندی» گفته، نتیجه گسترش امپریالیستی تلاش برای انجام تعهدات در خارج است که یک کشور نمی‌تواند مدت زیادی آن را انجام دهد. (عسکرخانی، ۱۳۷۸: ۹)

با عنایت به این موارد، مهم‌ترین دلایل محدود شدن هژمونی آمریکا عبارت‌اند از:

- ۱- مسائل و رقابت‌های داخلی آمریکا و تقویت موقعیت نولیبرال‌ها در مقابل نومحافظه‌کاران؛
- ۲- مخالفت‌ها و نگرانی‌های سایر قدرت‌های بزرگ؛
- ۳- مشکلات آمریکا در عراق؛
- ۴- افکار عمومی جهانی؛
- ۵- نقش حقوق و سازمان‌های بین‌الملل؛
- ۶- روند جهانی شدن.

نتیجه‌گیری

افول هژمونی یا به بیان بهتر، «پروسه افول» آمریکا از قرن بیست و یکم به بعد و به طور خاص بعد از جنگ ۲۰۰۱ با طالبان و حمله به دنیای اسلام آغاز شد و پس از آن، حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ و در نتیجه آن، ظهور داعش و آمدن این کشور به کشورهای اسلامی شدت گرفت و همزمان با این کنش‌گری، موجودیت‌هایی که در منطقه و دنیا به وجود آمده بودند، با این هدف که اجازه ندهند آمریکا اهداف و اساس کار خود را دنبال کند و ثانیاً خودشان سهمی هم از مناسبات دنیا ببرند، افول آمریکا را شدت بخشیدند. روسیه، چین و جمهوری اسلامی ایران در بحران جدی آمریکا در منطقه نقشی جدی ایفا کردند و هم اکنون نیز در حال تداوم ایفای نقش خود هستند و به طور مشخص، جمهوری اسلامی ایران، آمریکا را در منطقه ذلیل و زمین‌گیر کرده است؛ این واقعیتی نمایان است که متفکران و نظریه‌پردازان آمریکایی نیز بر آن اتفاق دارند.

افول آمریکا که احتمالاً تا سال‌های آینده و حتی بعد از پایان دوره ریاست جمهوری جو بایدن نیز ادامه خواهد یافت، ذیل تعیین استراتژی کلان ایالات‌متحده در عصر انتقال تدریجی کانون قدرت از غرب به شرق جای می‌گیرد. مهم‌ترین وجه مادی این دوره انتقال، ظهور چین به‌مثابه جایگزین احتمالی ایالات‌متحده است؛ از آنجاکه هر نوع انتقال قدرتی در نظام جهانی، دست‌کم مستلزم تحقق دو شرط، یعنی آمادگی قدرت در حال ظهور و دوم، تمایل این قدرت به جابجایی ژئوپلتیک و رهبری جهانی است، ناگزیر موافقان انتقال قدرت از ایالات‌متحده به چین در دهه‌های پیش‌رو باید این آمادگی و تمایل را در رهبران چین نشان دهند و اما اگر شواهدی نداشته باشیم که این انتقال قدرت را باورپذیر کند، لزوم تفکر مجدد درباره آینده نظام جهانی هم‌زمان با دگرگونی در بازتوزیع قدرت و موضوعات مربوط به آن، ضرورت می‌یابد.

در این میان، یکی از مهم‌ترین اولویت‌های جمهوری اسلامی ایران، بایستی بر حمایت از تشکیل و توسعه اتحادیه‌های منطقه‌ای و بین‌منطقه‌ای و تلاش همه‌جانبه برای حل و فصل منازعات درون منطقه‌ای از طرق مسالمت‌آمیز و اعتمادسازی با همسایگان قرار گیرد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- ایکنبری، جان (۱۳۸۲). *تنها ابرقدرت: هژمونی آمریکا در قرن ۲۱*، ترجمه عظیم فضلی‌پور، تهران: ابرار معاصر.
- برمن، استفن (۱۳۹۲). *امپراتوری آمریکا؟*، ۲۰۰۷، ترجمه داود رمضانی تکلیمی، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- بشریه، حسین (۱۳۷۶). *مقدمه کتاب فوکویاما ساختگرایی و هرمنوتیک*، تهران: نشر نی.
- پایا، علی. «جایگاه مفهوم صدق در آراء فوکویاما»، *نامه فرهنگ*، شماره ۲۲.
- سمتی، هادی (۱۳۸۲). «لحظه تک قطبی شدن»، *گفت و گو* و *ویژه‌نامه نوروز روزنامه همشهری*.
- شوری، محمود (۱۳۸۲). «هژمونی و ضد هژمونی»، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۲۷.
- صدری، احمد (۱۳۷۹). *خواب چپ هانتینگتون*، تهران: سریر.
- عسکرخانی، ابومحمد (۱۳۷۸). «هژمان، نظام جهانی و چشم‌انداز آینده ایران»، *گفتگو با ماهنامه فکر نو*، سال اول، شماره ۳.
- عظیمی، حسین. «توسعه و ارتباط آن با تمدن، اجلاس بررسی راه‌های عملی حاکمیت وجدان‌کاری و انضباط اجتماعی»، تهران، عماره، محمد؛ تمدن‌های جهانی، تدافع یا برخورد؟، ترجمه محمد میرزایی الحسینی، *پگاه حوزه*، شماره ۴۳۱.
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۷۴). *حقیقت و قدرت*، ترجمه بابک احمدی، تهران: نشر مرکز.
- نای، جوزف (۱۳۹۰). *آینده قدرت*، ترجمه رضا مراد صحرایی، تهران: انتشارات حروفیه.
- والتز، کنت (۱۳۸۲). «رمز و راز سیاست بین‌المللی و گفتگو»، ترجمه امیر حسین تیموری، *ماهنامه آفتاب*، شماره ۳۱.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۰). *تمدن‌ها و بازسازی نظام جهانی*، ترجمه: مینو، احمد سرتیپ، تهران: کتابسرا.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۲). *نظریه برخورد تمدن‌ها*، ترجمه مجتبی امیری وحید، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

ب) منابع انگلیسی

- Barbara Harff, Ted Robert Gurr (2004) *Ethnic conflict in world politics: Dilemmas in world politics*, Westview Press.
- Bremmer, Ian, (2015) *Superpower: Three Choices for America's Role in the World*, Penguin Publishing Group.

- Jackson, Richard and Neil Howe, (2008) *The Graying of the Great Powers: Demography and Geopolitics in the 21st Century*, Center for Strategic and International Studies, Washington, D.C. CSIS.
- Kupchan, A. Charles, (2012) *No One's World: The West, the Rising Rest, and the Coming Global Turn*, Oxford University Press.
- Mandelbaum, Michael, (2010) *The Frugal Superpower: America's Global Leadership in a Cash-Strapped Era* New York: Public Affairs.
- Naím, Moisés, (2013) *The End of Power: From Boardrooms to Battlefields and Churches to States, Why Being in Charge Isn't What It Used to Be*, Basic Books.
- O'Neill, Jim, Stupnytska, Anna, (2009) "Global Economics Paper No.192: The Long-Term Outlook for the BRICs and N-11 Post Crisis," **Goldman Sachs Global Economics, Commodities and Strategy Research**.
- Wallerstein, M. Immanuel, (2003) *The Decline of American Power: the U.S. in a Chaotic World*, New Press.